



بررسی آرای وهابیت درباره مصادیق جاهلیت

محمد باغچیقی*

چکیده

وهابیت و گروه‌های تکفیری همچون سایر عالمان مسلمان معتقدند در عصر حاضر، برخی از صفات مربوط به دوره جاهلیت در امت اسلامی رواج یافته و برخی از مسلمانان غرق در امور جاهلی شده‌اند؛ البته با این تفاوت که وهابیان با این بهانه، بسیاری از امور مشروع و صحیح نزد مسلمانان را افعالی جاهلی شمرده و حتی در مواردی نیز حکم به شرک بسیاری از آنها کرده‌اند. به عنوان نمونه: تکفیریان اعمالی مانند استغاثه و طلب شفاعت از اموات، توسل به دعای اولیای الهی و تبرک جستن به قبور صالحین را جزو افعال جاهلی و نواقض اسلام تلقی نموده‌اند؛ حال آن‌که مشروعیت بسیاری از این امور در آیات و روایات فریقین به اثبات رسیده است. همچنین بسیاری از مسلمانان و بزرگان اسلامی ملتزم به این امور بوده‌اند. در مقاله پیش رو پس از بیان برخی از مصادیق امور جاهلی نزد وهابیان، این دیدگاه مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

کلیدواژه‌ها: جاهلیت، محمد بن عبدالوهاب، طلب شفاعت، استغاثه، وهابیت.

مقدمه

«جاهلیت» مفهومی است که در عرف و اصطلاح مسلمانان، به عصر پیش از ظهور اسلام و بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ اطلاق می‌شود. رواج اعمال و عقاید جاهلی در آن عصر، موجب شد تا نام جاهلیت برای آن دوره متعین گردد.^۱ البته به گمان علمای اسلامی، جاهلیت و اعمال و عقاید جاهلی، صرفاً در آن دوران خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در عصر حاضر نیز رگه‌های فراوانی از مصادیق جاهلیت در زندگی بشر دیده می‌شود. به عنوان نمونه: اگر در عصر پیش از اسلام، دختران زنده‌به‌گور می‌شدند، در عصر حاضر نیز متأسفانه مسئله ناگوار سقط جنین را می‌توان ازجمله مصادیق عینی جاهلیت مدرن شمرد. از این رو از دیرباز بسیاری از اندیشمندان و متفکران اسلامی با نگرش کتب، مقالات و همچنین ایراد سخنرانی‌های متعدد، در صدد تبیین مصادیق جاهلیت معاصر برآمده‌اند.^۲

عالمان وهابی نیز از قافله عقب نماندند و به بهانه تبیین مفهوم و مصادیق جاهلیت، بسیاری از اعمال و عقاید صحیح و کاملاً مشروع مسلمانان را از مصادیق جاهلیت معرفی کرده‌اند. مهم‌ترین کتاب آن‌ها در تبیین مصادیق جاهلیت کتاب مسائل الجاهلیه نوشته محمد بن عبدالوهاب است. بسیاری از علمای وهابیت مانند صالح بن فوزان این کتاب را شرح و تفسیر کرده‌اند که همین امر بر اهمیت و جایگاه ویژه این کتاب نزد وهابیت می‌افزاید.

۱. چنان‌که در روایتی از امیرالمؤمنین (ع) آمده است: «بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَالُّانَ فِي خَيْرَةٍ وَ خَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ وَ اسْتَرْزَلَتْهُمْ الْكِبَرِيَاءُ وَ اسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ، خَيَّارِي فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ؛ فَبَالَغَ ﷺ فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»؛ خداوند پیامبر ﷺ را زمانی فرستاد که مردم در وادی گمراهی حیران بودند و در فتنه کورکورانه می‌رفتند. هواهای نفسانی، عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خودپسندی آنان را دچار لغزش کرده، جاهلیت، تاریک سبک‌سر و بی‌اعتبارشان نموده بود. در کارها نارام و سرگردان، و ملتی گرفتار نادانی بودند. رسول حق ﷺ خیرخواهی را نسبت به آنها به نهایت رساند؛ به راه حق حرکت کرد و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود. (نهج البلاغه، خطبه ۹۵)

۲. به عنوان نمونه به چند اثر زیر اشاره می‌شود:

صالحی‌منش، محمد، چیستی و مفهوم، معیارهای تشخیص، مشخصه‌ها و ویژگی‌های جاهلیت؛ فراهانی، سعید، نگاهی به جاهلیت مدرن و اولی؛ پرنده‌غیبی، زهرا و عزتی، علی، بررسی نمادهای جاهلیت قدیم و مدرن با تکیه بر قرآن و سنت؛ مرتضوی، سیده‌معصومه، تاریخ در تنگنای جاهلیت مدرن؛ اعتمادیان، راحله، جاهلیت سوار بر امواج تاریخ.

از آن جاکه بسیاری از مصادیق ذکر شده توسط وهابیت در کتبی مانند مسائل الجاهلیه، در واقع از مصادیق جاهلیت شمرده نمی‌شوند، بلکه با توجه به آیات و روایات بسیار، اعمال و اعتقاداتی اسلامی و مشروع هستند که در بین سلف امت نیز مرسوم بوده‌اند، لذا نگارنده در مقاله پیش رو بر آن است تا برخی از آراء و افکار وهابیت در مورد مصادیق جاهلیت را نقد و بررسی کند. در ادامه و پس از تبیین معنا و مفهوم جاهلیت و همچنین مصادیق جاهلیت در آیات و روایات اسلامی، برخی از مصادیق جاهلیت از دیدگاه وهابیت مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

مفهوم‌شناسی جاهلیت

جاهلیت مصدر صناعی واژه جهل است.^۱ و باید گفت لغت‌شناسان واژه «جهل» را به سه صورت معنا کرده‌اند:

۱. جهل در مقابل علم؛^۲

۲. جهل در مقابل عقل؛^۳

۳. جهل در مقابل حلم.^۴

«جاهلیت» در اصطلاح نیز عنوانی برای اوصاف و احوال عرب پیش از اسلام است.^۵ علامه طباطبائی^۶ در تبیین علت این پرسش که به چه دلیل روزگار پیش از اسلام را روزگار جاهلیت نامیده‌اند، می‌نویسد:

القرآن یُسَمِّي عهد العرب المتصل بظهور الإسلام بالجاهلیه، و لیس إلا إشارة منه إلى أن الحاکم فیهم یومئذ الجهل دون العلم، والمسیطر علیهم فی کل شیء الباطل و سفر الرأی دون الحق؛^۶

۱. حسینی طهرانی، هاشم، علوم العربیه، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۲۹.

۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۱، ص ۱۵۹.

۴. ابن درید، محمد بن حسن، جمهره اللغة، ج ۱، ص ۴۹۴.

۵. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۵۲.

۶. همان.

قرآن عصر متصل به عصر ظهور اسلام را «روزگار جاهلیت» نامیده است؛ چراکه حاکم در زندگی مردم آن روز، تنها و تنها جهل بوده است، نه علم. همچنین در تمامی امورشان، باطل و سفاکت بر آنان مسلط بوده است، نه حق و استدلال. محمود شکری آلوسی (نوه آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی) نیز با بیان این موضوع که به عصر قبل از بعثت رسول خدا ﷺ عصر جاهلیت می‌گویند، می‌افزاید: «علی‌رغم این تعریف، ولی ممکن است شخصی مسلمان نیز منسوب و متصف به صفات جاهلی باشد»^۱.

جاهلیت در قرآن کریم

واژه «جاهلیت» در ۴ آیه‌ی قرآن کریم وارد شده است:

۱. ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾؛^۲ و در خانه‌های خود بمانید،

و همچون دوران جاهلیتِ نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.

۲. ﴿وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ

الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾؛^۳ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب به چشمانشان

نرفت). آنها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند

و می‌گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟!

۳. ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ﴾؛^۴ (به خاطر بیاورید)

هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت (تکبر) جاهلیت داشتند.

۴. ﴿وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا

أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ

لَفَاسِقُونَ ﴿۵﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾؛^۵ و باید در

۱. «الجاهلية كانت قبل البعثة، وقد يتلبس الإنسان المسلم بشيء من صفات الجاهلية، فيقال فيه: «إنك امرؤ فيك جاهلية» وكمثل الفخر بالأحساب، والظعن في الأنساب». (فصل الخطاب في شرح مسائل الجاهلية، ج ۱، ص ۱۱)

۲. احزاب، ۳۳.

۳. آل عمران، ۱۵۴.

۴. فتح، ۲۶.

۵. مائده، ۴۹ و ۵۰.

میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده، حکم کنی و از هوس های آنان پیروی مکن و برحذر باش که مبدا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند، و اگر آنها (از حکم و داورى تو) روى گردانند، بدان که خداوند مى خواهد آنها را به سبب برخى از گناهانشان مجازات کند و بسيارى از مردم فاسقند. آيا آنها حکم جاهليت را (از تو) مى خواهند، و چه کسى براى افراد با ايمان بهتر از خدا حکم مى کند؟

جاهليت در روايات

در روايات فراوانى نيز به مسئله جاهليت اشاره شده است. نکاح الجاهليه،^۱ اهل الجاهليه،^۲ عمل الجاهليه،^۳ ميتة الجاهليه^۴ و قضاء الجاهليه^۵ از جمله عباراتى است که در روايات به آنها اشاره شده است.

جاهليت، مفهومی دائمی

همان طور که گفته شد، جاهليت در اصطلاح مسلمانان، به عصر پيش از ظهور اسلام

۱. عايشه مى گويد: «أَنَّ النِّكَاحَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْحَاءٍ: فَنِكَاحٌ مِنْهَا نِكَاحُ النَّاسِ الْيَوْمَ: يَخْطُبُ الرُّجُلُ إِلَى الرُّجُلِ وَلَيْتَهُ أَوْ ابْنَتَهُ، فَيُضِدِّقُهَا ثُمَّ يَنْكِحُهَا. وَنِكَاحٌ آخَرُ: كَانَ الرُّجُلُ يَقُولُ لِامْرَأَتِهِ إِذَا طَهَّرَتْ مِنْ طَمَئِهَا: أَوْسِلِي إِلَى فُلَانٍ فَاسْتَبْضِعِي مِنْهُ، وَيَعْتَزِّلُهَا زَوْجَهَا وَلَا يَمْسُهَا أَبَدًا، حَتَّى يَتَبَيَّنَ حَمْلُهَا مِنْ ذَلِكَ الرُّجُلِ الَّذِي تَسْتَبْضِعُ مِنْهُ، فَإِذَا تَبَيَّنَ حَمْلُهَا أَصَابَهَا زَوْجُهَا إِذَا أَحَبَّ، وَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ رَغْبَةً فِي نَجَابَةِ الْوَلَدِ، فَكَانَ هَذَا النِّكَاحُ نِكَاحَ الْإِسْتِبْضَاعِ. وَنِكَاحٌ آخَرُ: يَجْتَمِعُ الرَّهْطُ مَا دُونَ الْعَشْرَةِ، فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ، كُلُّهُمْ يُصِيبُهَا، فَإِذَا حَمَلَتْ وَوَضَعَتْ، وَمَرَّ عَلَيْهَا لَيْالٍ بَعْدَ أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا، أُرْسِلَتْ إِلَيْهِمْ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يَمْتَنِعَ، حَتَّى يَجْتَمِعُوا عِنْدَهَا، يَقُولُ لَهُمْ: قَدْ عَرَفْتُمْ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِكُمْ وَقَدْ وَلَدْتُ، فَهُوَ ابْنُكَ يَا فُلَانُ، تُسَمِّي مِنْ أَحَبَّتْ بِاسْمِهِ فَيَلْحَقُ بِهِ وَلَدُهَا، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْتَنِعَ بِهِ الرُّجُلُ. وَنِكَاحٌ رَابِعٌ: يَجْتَمِعُ النَّاسُ الْكَثِيرُ، فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ، لَا تَمْتَنِعُ مِمَّنْ جَاءَهَا، وَهِيَ الْبَغَايَا، كُنْ [ص ۱۶] يَنْصِبْنَ عَلَى أَبْوَابِهِنَّ رَايَاتٍ تَكُونُ عَلَمًا، فَمَنْ أَرَادَهُنَّ دَخَلَ عَلَيْهِنَّ، فَإِذَا حَمَلَتْ إِخْذَاهُنَّ وَوَضَعَتْ حَمْلَهَا جُمِعُوا لَهَا، وَدَعَا لَهُمُ الْقَافَّةُ، ثُمَّ أَلْحَقُوا وَلَدَهَا بِالَّذِي يَرَوْنَ، فَالْتِمَاطُ بِهِ، وَدَعِيَ ابْنُهُ، لَا يَمْتَنِعُ مِنْ ذَلِكَ فَلَمَّا بَعَثَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ، هَدَمَ نِكَاحَ الْجَاهِلِيَّةِ كُلَّهُ إِلَّا نِكَاحَ النَّاسِ الْيَوْمَ». (بخارى، محمد، صحيح بخارى، ج ۷، ص ۱۵)

۲. امام رضا عليه السلام فرمودند: «إِنَّ الْمَحْرَمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحْرَمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا». (ابن بابويه، محمد بن على، امالى شيخ صدوق، ص ۱۲۸)

۳. امام باقر عليه السلام فرمودند: «ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ الْفَحْزُ بِالْأَنْسَابِ وَ الطُّغْنُ فِي الْأَخْسَابِ وَ الْإِسْتِشْقَاءُ بِالْأَنْوَاءِ». (مجلسى، محمداقبر، بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۱۵)

۴. پيامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ» (ابن حبان، محمد، الصحيح، ج ۱۰، ص ۴۳۴)
۵. از زيد بن ثابت نقل شده است که گفت: «مِنْ قَضَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ يُورَثَ الرَّجُلُ دُونَ النِّسَاءِ». (كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ۷، ص ۷۵)

اطلاق می‌شود. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا جاهلیت متعین و محدود به آن دوره زمانی است و در اعصار و قرون بعد از اسلام، اخلاق جاهلی وجود نداشته و ندارد؟ علمای اسلامی بر این مطلب اذعان دارند که هرچند با ظهور اسلام، جلوی بسیاری از مصادیق جاهلیت مانند زنده‌به‌گور کردن دختران و ازدواج‌های جاهلی گرفته شد، لکن بسیاری از مظاهر و مصادیق جاهلیت، پس از اسلام نیز باقی ماند و حتی برخی از مسلمانان به آن اعمال و اعتقادات جاهلی ملتزم بودند. بر همین اساس، جاهلیت را باید مفهومی نامحدود تلقی نمود که منحصر به زمان پیش از بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ نمی‌باشد. چنان که محمد قطب اندیشمند مشهور مصری می‌نویسد: «ومن ثم فهي (الجاهلیه) ليست محصورة في الجاهلية العربية ولا في فترة من الزمن معينة وإنما هي حالة يمكن أن توجد في أي وقت وفي أي مكان».^۱

این نکته را نیز باید یادآور شد که بسیاری از اندیشمندان اسلامی در عصر کنونی سخن از «جاهلیت مدرن» یا جاهلیت قرن بیستم به میان آورده‌اند که مراد ایشان از چنین جاهلیتی، این است که بسیاری از مصادیق جاهلیت، در عصر حاضر نیز وجود دارد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران به مصادیقی از جاهلیت امروزه دنیای غرب چنین اشاره فرموده‌اند:

آنچه امروز دستگاه‌های سیاسی غرب ترویج می‌کنند، همان جاهلیتی است که بعثت پیغمبر ﷺ برای زدودن آن - از محیط زندگی بشر - به‌وجود آمد. نشانه‌های همان جاهلیت، امروز در دنیا، در این تمدن رایج فاسد غربی مشاهده می‌شود؛ همان بی‌عدالتی، همان تبعیض، همان نادیده گرفتن کرامت انسان، همان عمده کردن مسائل جنسی و نیازهای جنسی. قرآن کریم خطاب به همسران مکرم پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ یکی از نشانه‌های جاهلیت اولی، تبرج زنانه است. امروز یکی از عمده‌ترین مظاهر تمدن غربی، همین تبرج است؛ این همان جاهلیت است، منتها جاهلیتی که توانسته است خود را با سلاح تبلیغات مدرن مجهز بکند؛ حقایق را از چشم

۱. همان، ص ۸.

مردم پیوشاند؛ اینها را باید ما مسلمان‌ها بفهمیم؛ اینها را باید بدانیم.^۱

با این تفصیل به‌خوبی روشن می‌شود که مظاهر و مصادیقی از جاهلیت در دنیای امروز وجود دارد. اندیشمندان اسلامی فراوانی مانند مقام معظم رهبری، آیت‌الله مکارم شیرازی، سیدقطب و محمد قطب در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود به تبیین این مصادیق پرداخته‌اند.^۲

وهابیت نیز به بهانه تبیین مصادیق جاهلیت، کتب را تألیف کرده‌اند. مهم‌ترین کتابی که وهابیت در این حوزه منتشر کرده، کتاب مسائل الجاهلیه نوشته محمد بن عبدالوهاب است که افرادی چون صالح بن فوزان بر آن شرح نوشته‌اند. در این کتاب به ۱۲۸ مورد از مصادیق جاهلیت اشاره شده است. همچنین تصریح می‌شود که بسیاری از این مصادیق، در عصر حاضر نیز قابل انطباق بر بسیاری از مردم، اعم از مسلمان و غیرمسلمان می‌باشد. در ادامه، برخی از مصادیق جاهلیت را که در آثار علمای وهابی به آن‌ها اشاره شده، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

مصادیق جاهلیت از منظر وهابیت

درباره مصادیقی که وهابیت برای جاهلیت برشمرده، باید گفت: هرچند موارد متعددی از این مصادیق، در نفس الامر، اموری جاهلی هستند، لکن موارد فراوانی نیز وجود دارد که علمای وهابی به ناحق، آن موارد را به‌عنوان مصادیق جاهلی شمرده‌اند که به برخی از این موارد خواهیم پرداخت.

الف) استغاثه از اموات

علمای وهابی در مواضع متعددی تصریح می‌کنند که استغاثه از اموات، کار جاهلی است که در عصر جاهلیت رواج داشته است. البانی^۳ و صالح بن فوزان^۱ بدین مسئله اذعان کرده‌اند.

۱. بیانات در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی در سالروز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ۶ خرداد ۱۳۹۳.

۲. به عنوان نمونه می‌توان به کتاب جاهلیة القرن العشرين نوشته محمد قطب و مقاله «جاهلیت مدرن از منظر مقام معظم رهبری (مدظله العالی) و شناسایی و تحلیل نقش ناجا در مبارزه با آن» نوشته آقایان محمود آجرلویی و مهدی نظری منظم اشاره کرد.

۳. «من جماهیر المسلمین من لا یزال یمشی فی أحوال الجاهلیة الأولى؛ من الاستغاثة بغير الله». (البانی، ناصرالدین،

نقد و بررسی

قبل از این که بررسی شود آیا استغاثه امری جاهلی است یا خیر، باید معنای استغاثه به خوبی روشن شود. «استغاثه» مصدر باب استفعال، از ماده «غوث» است. غوث به معنای نصرت و یاری کردن می باشد^۲ و از آن جاکه یکی از معانی باب استفعال، طلب نمودن است، استغاثه به معنای طلب یاری نمودن است.^۳ بر همین اساس است که در قاموس فکری گروه های تکفیری و وهابی، استغاثه را به این معنا دانسته اند که شخص مستقیماً از شخص صالح بخواهد تا حاجتش را روا کند.

باید توجه داشت که علمای وهابی استغاثه در امور «ما لا یقدر الا الله مطلقاً»^۴ و همچنین مطلق استغاثه^۵ از مردگان و غایبین را ممنوع می دانند.^۶ در پاسخ آنان باید گفت: مشروعیت اصل استغاثه به استناد آیات متعددی از قرآن کریم قابل اثبات است. آیاتی مانند: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾^۷ و هنگامی که قوم موسی (علیه السلام) (در بیابان) از او تقاضای آب کردند، به او وحی فرستادیم که عصای خود را بر سنگ بزن!

طبق این آیه شریفه، قوم حضرت موسی (علیه السلام) به او استغاثه کرده و از ایشان در بیابان طلب آب کردند. اگر استغاثه، امر ممنوعی بود، هرآینه باید حضرت موسی (علیه السلام) با فعل قومش مبارزه می کرد؛ حال آن که آن حضرت نه تنها اعتراضی به فعل قومش نکرد، بلکه

→ موسوعة الالبانی فی العقیده، ج ۳، ص ۷۸۰

۱. والاستغاثه بهم، والاستعاذه بهم، وطلب الحوائج منهم، كما علیه عباد القبور اليوم تماماً، فعبادة الأضرحة الآن، والتقرب إلى الأموات، ودعاؤهم من دون الله، والاستغاثه بهم، هذا هو ما كانت علیه الجاهلیه». (بن فوزان، صالح، شرح مسائل الجاهلیه، ص ۲۱)

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۱۷.

۳. مدنی، علی خان بن احمد، الطراز الأول والکنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۳، ص ۴۲۱.

۴. چه از شخص زنده و چه از شخصی که از دنیا رفته است.

۵. چه امری که تنها خدای متعال قادر به انجام آن امور است و چه امری که مردم نیز قادرند آن ها را انجام دهند.

۶. بن عثیمین: «أن طلب الحوائج من الأولیاء الأموات أو الأخیاء الذین لا یستطیعون مباشرة قضاء الحاجة شرك أكبر مخرج عن الملة». بن عثیمین، محمد، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱۶، ص ۳۵.

۷. اعراف، ۱۶۰.

برای قومش آب نیز طلب کردند: «وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ»^۱ و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش آب طلبید.

البته علاوه بر این آیه، ادله نقلی فراوان دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر جواز استغاثه به مخلوقین در امور «مالایقدر الا الله» می‌کند، مانند درخواست حضرت سلیمان علیه السلام از لشکریان خود مبنی بر حاضر نمودن تخت ملکه سبا در کمترین زمان ممکن.^۲ همچنین در کتب روایی فریقین نیز روایات بسیاری نقل شده است که بر مشروعیت استغاثه دلالت دارد؛ به عنوان نمونه: طبرانی در معجم الکبیر چنین روایت کرده است: «عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ قَالَ: "إِذَا أَضَلَّ أَحَدُكُمْ شَيْئًا أَوْ أَرَادَ أَحَدُكُمْ عَوْنًا وَهُوَ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا أُنَيْسٌ، فَلْيَقُلْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَغِيْثُونِي، يَا عَبْدَ اللَّهِ أَغِيْثُونِي، فَإِنَّ لِلَّهِ عَبْدًا لَا نَرَاهُمْ" وَقَدْ جُرَّبَ ذَلِكَ».^۳

نکته مهم دیگر این است که اساساً تقسیم امور به «مایقدر علیه الا الله» و «مالایقدر علیه الا الله» دچار اشکالات بسیاری است؛ از جمله این که اموری همچون کرامات اولیای الهی که تنها عده‌ای از بندگان صالح خداوند موفق به انجام آن هستند،^۴ در این تقسیم‌بندی نمی‌گنجد. بدین سان که کرامات اولیاء الله، نه جزء امور «مالایقدر علیه الا الله» است و نه این که همه مردم قادر به انجام آن هستند.

بنابراین معلوم می‌شود که با وجود ادله فراوان قرآنی و روایی، استغاثه از صالحین و اولیای الهی، حتی در امور «مالایقدر الا الله»، امری مشروع و جایز است. همچنین با توجه به این مسئله که اموات، صدای زندگان را می‌شنوند و اعمالشان نیز بعد از مرگ، منقطع نمی‌شود،^۵ استغاثه به ایشان از این جهت نیز هیچ محذوریتی ندارد.

۱. بقره، ۶۰.

۲. «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَتَيْنِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ» (نمل، ۳۸)؛ (سلیمان علیه السلام) گفت: «ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او (ملکه سبا) را برای من می‌آورد، پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند؟».

۳. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۱۸.

۴. بن باز می‌نویسد: «الكرامة أمر خارق للعادة يظهره الله تعالى على يد عبد من عباده الصالحين حياً أو ميتاً إكراماً له»؛ کرامت، امری است خارق العاده که خدای متعال برای اکرام برخی از بندگان صالحش، در ید قدرت آنان (اعم زنده یا درگذشته) قرار می‌دهد. بن باز، عبدالعزیز، فتاوی مهمه لعموم الأمة، ص ۳۳.

۵. در ادامه مباحث و در بخش طلب شفاعت از اموات، دو مسئله «سماع موتی» و «عدم انقطاع اعمال پس از مرگ» بررسی

ب) توسل به اموات

از دیدگاه علمای وهابیت، توسل به اموات نیز امری جاهلی شمرده می‌شود. صالح بن فوزان در شرح مسائل الجاهلیه بر این مسئله تصریح کرده است.^۱

نقد و بررسی

واقعاً شگفت‌آور است که توسل به ذات را امری جاهلی معرفی کرده‌اند، حال آن‌که توسل به اموات، امری مرسوم بین بزرگان اسلام بوده است و ادله فراوانی بر جواز آن وجود دارد. در ادامه به دو دلیل اشاره می‌شود:

۱. طبرانی در معجم صغیر چنین نقل می‌کند:

أَنَّ رجلاً كان يختلف إلى عثمان بن عفان رضي الله عنه في حاجة له، فكان عثمان لا يلتفت إليه، ولا ينظر في حاجته، فلقي عثمان بن حنيف، فشكا ذلك إليه، فقال له عثمان بن حنيف: أنت الميضأة فتوضأ، ثم أتت المسجد فصل فيه ركعتين، ثم قل: «اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبينا محمد ﷺ نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربك عز وجل فيقضي لي حاجتي»، وتذكر حاجتك، وروح إلي حتى أروح معك، فانطلق الرجل، فصنع ما قال له عثمان، ثم أتى باب عثمان، فجاء البواب حتى أخذ بيده، فأدخله على عثمان بن عفان، فأجلسه معه على الطنفسة، وقال: حاجتك؟ فذكر حاجته، فقضاها له، ثم قال له: ما ذكرت حاجتك حتى كانت هذه الساعة، وقال: ما كانت لك من حاجة، فأتنا، ثم إن الرجل خرج من عنده، فلقي عثمان بن حنيف، فقال: له جزاك الله خيراً^۲!

در زمان خلافت عثمان بن عفان، شخصی حاجتی داشت و به عثمان مراجعه کرد تا حاجتش را برآورده کند، ولی عثمان هیچ توجهی به او نکرد. آن شخص به ملاقات عثمان بن حنيف (از اصحاب پیامبر) رفت و از خلیفه و بی‌توجی او شکایت کرد. عثمان بن حنيف به او توصیه می‌کند که وضو بگیرد و به مسجد برود و دو رکعت نماز به جا بیاورد. همچنین

خواهد شد.

۱. بن فوزان، صالح، شرح مسائل الجاهلیه، ص ۲۰.

۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۰۶.

پس از اتمام نماز این گونه دعا کند: «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي» و سپس خواسته‌اش را ذکر کند و به نزد خلیفه برود. آن شخص بعد از انجام دادن این توصیه‌ها، نزد عثمان بن عفان رفت و اتفاقاً در این دیدار خلیفه به او توجه کرده، حاجتش را روا می‌کند. آن شخص نیز بعد از برآورده شدن حاجتش به سمت عثمان بن حنیف می‌رود و از او تشکر می‌کند.

روشن است که جریان فوق، مربوط به ایام پس از رحلت نبی مکرم اسلام ﷺ یعنی عصر خلافت خلیفه سوم می‌باشد. در این روایت، عثمان بن حنیف که یکی از صحابه رسول اکرم ﷺ بود، به آن شخص توصیه کرده است که به پیامبر اکرم ﷺ توسل کند. جالب آن که آن شخص نیز که یا از صحابه و یا نهایتاً از تابعین بوده، به این توصیه عمل می‌کند. حال باید از وهابیان پرسید که اگر توسل به اموات، امری حرام و جاهلی بود، آیا ممکن بود صحابه و تابعین به آن عمل کنند؟

روایت فوق توسط بسیاری از حدیث‌شناسان مطرح اهل سنت، صحیح شمرده شده است؛ چنان که حاکم نیشابوری در این باره می‌نویسد: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يَخْرُجَاهُ».^۱

۲. در صحیح بخاری نیز چنین روایت شده است:

أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: «اللّٰهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا»، قَالَ: فَيُسْقَوْنَ؛^۲

عمر بن خطاب وقتی خشک‌سالی فرا رسید، این گونه دعا کرد: خداوندا! ما در خشک‌سالی‌های پیشین به رسول خدا ﷺ توسل می‌کردیم و به همین خاطر، خشک‌سالی به پایان می‌رسید و سیراب می‌شدیم و اکنون به عموی پیامبر ﷺ توسل می‌کنیم؛ پس اکنون نیز این خشک‌سالی را به پایان برسان و ما را سیراب بفرما.

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۷۰۷.

۲. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۷.

از آن جاکه این روایت در صحیح بخاری آمده است؛ لذا مخالفین توسل نمی‌توانند در سند این روایت خدشه کنند. تنها بحثی که در این باره مطرح می‌کنند، این است که این روایت فقط شامل عصر حیات نبوی ﷺ می‌شود. این ادعا در حالی مطرح می‌شود که عالمانی همچون محمد زاهد کوثری تصریح کرده‌اند که انحصار واژه «کُنَّا نَتَوَسَّلُ» در عصر حیات رسول خدا ﷺ نه تنها تحریف روایت شمرده می‌شود، بلکه تاویلی بی‌دلیل است.^۱

ج) طلب شفاعت از اموات

محمد بن عبدالوهاب در کتاب مسائل الجاهلیه در ذیل اولین مورد از مصادیق جاهلیت به مسئله طلب شفاعت اشاره کرده و آن را امری جاهلی دانسته است.^۲ صالح بن فوزان نیز در شرحی که بر کتاب مسائل الجاهلیه نوشته، به جاهلی بودن طلب شفاعت از اموات تصریح می‌کند.^۳

نقد و بررسی

قبل از پاسخ به این اشکال باید گفت که وهابیت، شفاعت را به معنای دعا دانسته و بر همین اساس، در نگاه آنان طلب شفاعت به معنای طلب دعاست.^۴ با توجه به این مسئله باید اذعان کرد که برای اثبات جواز طلب شفاعت از اموات باید به آیات و روایاتی استناد شود که از شخص صالح پس از حیاتش درخواست دعا شود.

خداوند متعال در آیه ۶۴ سوره نساء می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌نهادند) به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

۱. «و قصر ذلك على ما قبل وفاته ﷺ تقصير عن هوى و تحريف لنص الحديث و تأويل بدون دليل». (الكوثرى، محمد زاهد، محق القول فى مساله التوسل، ص ۵)

۲. بن عبدالوهاب، محمد، مسائل الجاهلیه، ص ۵.

۳. بن فوزان، صالح، شرح مسائل الجاهلیه، ص ۲۰.

۴. آل الشيخ، صالح بن عبدالعزيز، العقیده، ج ۱۷، ص ۱۲۴.

شوکانی در نیل الاوطار در مورد این آیه می‌نویسد: «وَإِذَا ثَبَّتَ أَنَّهُ حَيٌّ فِي قَبْرِهِ كَانَ الْمَجِيءُ إِلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ كَالْمَجِيءِ إِلَيْهِ قَبْلَهُ»؛^۱ هنگامی که ثابت شد حضرت رسول ﷺ در قبرش زنده است، می‌توان نتیجه گرفت که پس از رحلت رسول خدا ﷺ نیز گناه‌کاران می‌توانند از آن حضرت شفاعت بطلبند.

در مصنف ابن ابی شیبہ آمده است:

"أَصَابَ النَّاسَ قَحْطٌ فِي زَمَنِ عُمَرَ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اسْتَسْقِ لَأُمِّكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا، فَأَتَى الرَّجُلَ فِي الْمَنَامِ فَقِيلَ لَهُ: "أَنْتَ عُمَرُ فَأَقْرِئْهُ السَّلَامَ، وَأَخْبِرْهُ أَنَّكُمْ مُسْتَقِيمُونَ وَقُلْ لَهُ: عَلَيْكَ الْكِسْ، عَلَيْكَ الْكِسْ"، فَأَتَى عُمَرَ فَأَخْبَرَهُ فَبَكَى عُمَرُ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ لَا أَلُو إِلَّا مَا عَجَزْتُ عَنْهُ؛^۲

در عصر خلافت عمر قحطی آمد. شخصی نزد قبر مطهر پیامبر اکرم ﷺ آمد. و خطاب به آن حضرت عرض کرد: یا رسول الله، برای امت طلب باران کن؛ چراکه امت در حال هلاک شدن هستند. آن شخص به خواب رفت و در خواب به او گفته شد نزد عمر برو و به او سلام برسان و به او خبر بده که باران رحمت نازل خواهد شد و به او بگو که بذل و بخشش به مردم زیاد باشد. آن مرد پیش عمر آمد و جریان را گفت. عمر گفت: پروردگارا، از هیچ خدمتی که از دستم برآید کوتاهی نخواهم کرد.

در این روایت، آن شخص که یا از صحابه بوده و یا نهایتاً تابعی بوده است، پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ از آن حضرت درخواست می‌کند که برای امت اسلامی، از خدای متعال باران طلب کند تا قحطی از بین برود. بسیاری از حدیث‌شناسان مطرح اهل سنت، به صحت سند این حدیث تصریح کرده‌اند.^۳

اکنون باید از وهابیت پرسید: اگر طلب شفاعت از اموات، امری نامشروع و فعلی جاهلی است، چرا آن شخص پس از حیات نبی مکرم ﷺ از آن حضرت طلب شفاعت نمود؟ چرا عمر بن خطاب با فعل آن شخص مخالفتی نکرد؟

۱. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۱۳.

۲. ابن ابی شیبہ، ابوبکر، المصنف فی الأحادیث والآثار، ج ۶، ص ۳۵۶.

۳. ابن کثیر، عماد الدین اسماعیل بن عمرو، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۰۵.

ضرورت دارد این نکته نیز تبیین شود که راوی این حدیث یعنی جناب مالک الدار، از صحابه شناخته می‌شود؛ چنان‌که ابن حجر عسقلانی بر این مسئله تصریح کرده است.^۱

د) تاویل صفات الهی (خبری)

صالح بن فوزان، بعد از تبیین این مسئله که تحریف انجیل و تورات توسط مسیحیان و یهودیان نوعی از جاهلیت است، مدعی می‌شود که تاویل صفات خبریه‌ای نظیر «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۲ نیز تحریف این صفات دانسته شده و لذا از اعمال جاهلیت شمرده می‌شود.^۳

نقد و بررسی

با توجه به این‌که بررسی امکان و صحت تاویل در تمام مصادیق صفات خبری در این نوشته نمی‌گنجد و خود، نیازمند مقاله‌ای جداگانه می‌باشد، لذا در این بخش فقط به سه نکته اشاره می‌شود:

اولاً، درباره آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» که صالح بن فوزان بدان اشاره کرده است، باید گفت: برخلاف دیدگاه او و سایر وهابیان، بسیاری از لغت‌شناسان بر این باورند که یکی از معانی واژه «استوی»، استیلا است؛ چنان‌که راغب اصفهانی تأکید می‌کند: اگر واژه «استوی» با حرف «علی» متعدی شود، به معنای استیلا خواهد بود.^۴ اتفاقاً مثالی که او در این باره مطرح می‌کند، همین آیه است.

همچنین جوهری، ادیب و لغت‌شناس مشهور، تصریح می‌کند که می‌توان این واژه را به معنای استیلا معنا کرد. او برای روشن شدن این ادعا به این عبارت استناد می‌کند: «قد استوی بشر علی العراق...»؛^۵ یعنی بشر بر عراق استیلا یافت و مسلط شد.

بنابراین، قرار دادن معنای استیلا برای واژه «استوی»، محذوریتی ندارد و حتی موافق

۱. عسقلانی، ابن حجر، الإصباح فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲. سوره طه، آیه ۵.

۳. بن فوزان، صالح، شرح مسائل الجاهلیه، ص ۱۱۵.

۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۳۹.

۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیه، ج ۷، ص ۲۳۵.

قول بسیاری از لغت‌شناسان و مفسرین فریقین نیز می‌باشد.

ثانیا، در روایات مأثوره از پیامبر اکرم ﷺ نیز روایاتی موجود است که نشان می‌دهد ایشان نیز برخی از آیات را تأویل فرموده‌اند؛ چنان‌که علی بن ابی‌بکر هیثمی از عالمان مطرح اهل سنت روایت می‌کند که حضرت رسول الله ﷺ تصریح فرموده‌اند که واژه «ساق» در آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ»^۱ به معنای «نور» است.^۲

ثالثا، افزون بر رسول خدا ﷺ، سلف امت (اعم از صحابه و تابعین) نیز همچون آن حضرت، به تأویل برخی از نصوص ملتزم بوده‌اند؛ چنان‌که حسن سقاف در این باره چنین تصریح می‌کند: «والصواب أن السلف بما فيهم الصحابة والتابعون كانوا يؤولون كثيرا من الالفاظ التي لا يراد منها إثبات صفات لله تعالى»؛^۳ قول نیکو آن است که سلف امت (صحابه و تابعین)، بسیاری از صفات الهی را تأویل می‌بردند.

طبری در تفسیر آیه ۴۲ سوره قلم «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» با بیان این‌که جماعتی از صحابه و تابعین این آیه را تأویل برده‌اند، به برخی از این تأویلات اشاره کرده است.^۴ با این همه مشخص می‌شود علاوه بر آن‌که نظر تأویل‌کنندگان صفات خبری، با قول لغت‌شناسان موافق است، همچنین بر پایه گزارش‌های تاریخی و روایی متعدد روشن می‌شود که رسول خدا ﷺ و سلف امت نیز به تأویل صفات الهی ملتزم بوده‌اند. از این‌رو چگونه می‌توان تأویل صفات خبری را امری جاهلی قلمداد کرد؟!

ه) تبرک به قبور صالحین و اولیای الهی

صالح بن فوزان، تبرک جستن به قبور را نیز از مصادیق جاهلیت‌های موجود در جهان اسلام معرفی می‌کند.^۵ بن باز نیز به صراحت ادعا می‌کند که تبرک به قبور از افعال جاهلیت است.^۶

۱. قلم، ۴۲.

۲. «عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» (القلم، ۴۲) قَالَ: «عَنْ نُورٍ عَظِيمٍ يَخْرُوجُ لَهُ سَجْدًا». (هیثمی، علی بن ابی‌بکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۷، ص ۱۲۸)

۳. سقاف، حسن بن علی، التنديد بمن عدد التوحيد، ص ۴۴.

۴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۹، ص ۲۴.

۵. بن فوزان، صالح، شرح مسائل الجاهلیه، ص ۱۳۳.

۶. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، ج ۲، ص ۳۶۹.

نقد و بررسی

از گذشته تاکنون، تبرک به آثار اسلامی و قبور صلحا امری جایز و مشروع بوده و بر همین اساس بسیاری از مردم و بزرگان اسلام، به آن اماکن تبرک می‌جستند؛ چنان‌که سمهودی به نقل از بدرالدین زرکشی نقل می‌کند که همواره سلف و خلف امت، تربت قبر مطهر حضرت حمزه علیه السلام را برای درمان سردرد برمی‌داشتند و با خود می‌بردند.^۱

تقی‌الدین سبکی نیز با بیان این‌که ممنوعیت تبرک جستن به قبور اولیای الهی، قوی بدون دلیل است، می‌افزاید: «وَأَنَّ الْمَعْلُومَ مِنَ الدِّينِ وَ سِيرِ السَّلَفِ الصَّالِحِينَ، التَّبَرُّكَ بِبَعْضِ الْمَوْتَى مِنَ الصَّالِحِينَ، فَكَيْفَ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ؟!»^۲؛ وقتی دین و سیره سلف صالح نشان دهنده آن است که تبرک جستن به قبور صالحانی که از دنیا رفته‌اند جایز است، پس به طریق اولی، تبرک جستن به قبور انبیاء علیهم السلام جایز خواهد بود.

خطیب بغدادی نیز در تاریخ بغداد، سخن از تبرک جستن مردم به قبر یکی از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به میان آورده است.^۳ لازم به ذکر است که خطیب بغدادی در مواضع دیگری از کتابش نیز به تبرک جستن مردم به قبور صلحا اشاره کرده است.^۴

البته ناگفته پیداست با توجه به این‌که خطیب بغدادی در قرن پنجم هجری می‌زیسته، منظور از مردمی که به قبور صلحا تبرک می‌جسته‌اند، مردمان قبل از این دوره می‌باشد. بر همین اساس مشخص می‌شود که تبرک جستن به قبور و آثار منتسب به اولیای الهی، سیره سلف صالح امت بوده و لذا امری مشروع شمرده می‌شود. اکنون باید از علمای وهابی‌مسلك پرسید: اگر تبرک به قبور صلحا امری جاهلی است، آیا می‌توان خیل عظیمی از مسلمانان (اعم از سلف و خلف امت) که به قبور صلحا تبرک می‌جسته‌اند را غرق در افعال جاهلی دانست؟ آیا دلیلی (قولی یا فعلی) از بزرگان اسلامی در جهت

۱. «ثم رأيت الزركشي قد قال: ينبغي أن يستثنى من منع نقل تراب الحرم تربة حمزة رضي الله عنه، لإطباق السلف والخلف على نقلها للتداوي من الصداع». (سمهودی، علی بن عبدالله، وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفى، ج ۱، ص ۶۰)

۲. سبکی، تقی‌الدین، شفاء السقام في زيارة خير الأنام؛ ص ۲۴۹.

۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۴۴۶.

۴. همان، ج ۱۳، ص ۵۳۴؛ ج ۱۶، ص ۶۱۱.

مبارزه با تبرک‌جویی در منابع معتبر روایی و یا تاریخی نقل شده است؟
بنابراین، جاهلی نامیدن تبرک به قبور صلحا از سوی وهابیت، همانند جاهلی نامیدن
اموری مانند استغاثه به اموات، توسل به اموات، طلب شفاعت از اموات و تأویل صفات
الهی (خبری)، امری مردود و ناصواب است.

نتیجه

بسیاری از مصادیقی که علمای وهابی برای جاهلیت برشموده‌اند، مصادیق نادرست و
مردودی می‌باشد که سلف امت بدان امور ملتزم بوده‌اند. اموری مانند: استغاثه از اموات،
توسل به اموات، طلب شفاعت از اموات، تأویل صفات خبری و تبرک جستن به قبور صلحا
از جمله مصادیقی است که وهابیت آن امور را جاهلی دانسته‌اند؛ لکن علاوه بر سلف امت،
اکثریت مسلمانان نیز از گذشته تاکنون به این امور ملتزم و پایبند بوده‌اند. اگر این اعمال
را جاهلی بدانیم، ناچار باید بسیاری از مسلمانان و بزرگان اسلامی را داخل در زمره عاملین
به افعال جاهلی بدانیم.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آل‌الشیخ، صالح بن عبدالعزیز، العقیده، بی‌جا، بی‌تا.
۳. آلوسی، محمود شکر، فصل الخطاب فی شرح مسائل الجاهلیة، بی‌نا، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۴. ابن ابی شیبہ، ابوبکر، المصنف فی الأحادیث والآثار، ریاض: مكتبة الرشد، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، امالی شیخ صدوق علیه السلام، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
۶. ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۷. ابن درید، محمد بن حسن، جهمرة اللغة، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۹۸۸م.
۸. ابن کثیر، عماد الدین اسماعیل بن عمرو، البداية والنهاية، بیروت: دارإحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۱۰. البانی، ناصرالدین، موسوعة الالبانی فی العقیده، صنعاء: مرکز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامية وتحقیق التراث والترجمة، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۱۱. بخاری، محمد، صحیح بخاری، بیروت: دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۲. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی مهمة لعموم الأمة، ریاض: دارالعاصمه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۳. بن باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، بی‌جا، بی‌تا.
۱۴. بن فوزان، صالح، شرح مسائل الجاهلیة، ریاض: دارالعاصمه للنشر والتوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۱۵. بن عبدالوهاب، محمد، مسائل الجاهلیة، بی‌جا، بی‌تا.
۱۶. بن عثیمین، محمد، فتاوی نور علی الدرب، قصیم (عربستان): مؤسسه الشیخ بن عثیمین الخیریه، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
۱۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۳۷۶ق.
۱۸. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۱۹. حسینی طهرانی، هاشم، علوم العربیه، تهران: مفید، چاپ دوم، ۱۳۶۴ش.
۲۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت: دارالغرب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۲. سبکی، تقی‌الدین، شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام، بی‌جا، بی‌نا، چاپ چهارم، ۱۴۱۹ق.
۲۳. سقاف، حسن بن علی، التندید بمن عدد التوحید، عمان: دار امام النووی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

۲۴. سمهودی، علی بن عبدالله، **وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفى**، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۲۵. سیدرضی، **نهج البلاغه**، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۴ش.
۲۶. شوکانی، محمد بن علی، **نیل الاوطار**، قاهره: دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۲۷. طباطبائی، سید محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.
۲۸. طبرانی، سلیمان بن احمد، **المعجم الصغير**، بیروت: دار عمار، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۲۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، **المعجم الكبير**، قاهره: مكتبة ابن تیمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۳۰. طبری، محمد بن جریر، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۳۱. عسقلانی، ابن حجر، **الإصابة فی تمييز الصحابه**، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**، قم: هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۳۴. کوثری، محمد زاهد، **محقق القول فی مسألة التوسل**، قاهره: المكتبة الازهریه للتراث، ۲۰۰۶م.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۶. مدنی، علی خان بن احمد، **الطراز الأول والکناز لما علیه من لغة العرب المعول**، مشهد مقدس: مؤسسه آل البيت (ع)، لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
۳۷. هیثمی، علی بن ابی بکر، **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، قاهره: مكتبة القدسي، ۱۴۱۴ق.

38. khamenei.ir

